



بررسی تأثیر زبان عربی بر نظام واجی زبان فارسی و گونه‌های آن

مهرداد نغزگوی کهن^۱

چکیده

تماس زبانی یکی از عوامل مهم تغییر در زبان‌ها است. در تماس زبانی، دو یا چند زبان در مجاورت یکدیگر قرار می‌گیرند و با توجه به عوامل اجتماعی - زبانی بر هم اثر می‌گذارند. زبان فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی از همان آغاز گسترش در فلات ایران با زبان‌های غیر ایرانی بومی این سرزمین پهناور و نیز زبان‌های اقوام مجاور در تماس بوده‌اند. زبان‌های سامی و در بین آن‌ها زبان عربی، از زمان ورود اسلام به ایران، بیش‌ترین تماس و در نتیجه بیش‌ترین تأثیر را بر زبان‌های ایرانی، از جمله فارسی و گونه‌های محلی آن داشته‌اند. قسمت مهمی از این تأثیرات، به‌خصوص در فارسی معیار امروز و فارسی دری قرون اولیه هجری، در حوزه واژگان و صرف صورت پذیرفته است و عناصر و انگاره‌های زبانی از لایه‌های بالای اجتماعی وارد فارسی شده است. به عبارت دیگر، به دلیل شأن اجتماعی عربی (به‌خصوص تا دوران مشروطه)، این زبان نقش قشر زیرین را در مقابل فارسی ایفا نموده و از این رهگذر وامگیری‌های واژگانی و صرفی صورت پذیرفته است. در این مقاله، بر آنیم تا تأثیرات احتمالی عربی را بر نظام واجی فارسی نو و گونه‌های محلی آن بررسی نماییم. یکی از ملاک‌های مهم ما برای انواع وامگیری واجی از عربی، طبقه‌بندی سه‌گانه مترس (۲۰۰۷) بوده است. شواهد نشان می‌دهد که از این انواع سه‌گانه وامگیری واجی، تنها یک نوع (آن هم به‌طور مشکوک)، در فارسی دری تأثیرگذار بوده است. در واقع، بررسی دقیق سیر تحول نظام واجی فارسی نو که در این مقاله صورت گرفته است، مبین فاصله گرفتن نظام واجی این زبان از نظام واجی عربی فصیح در گذر زمان است. به عبارت دیگر، عربی به عنوان قشر زیرین تأثیری اساسی بر نظام واجی فارسی نو نداشته است. در مورد گونه‌های محلی زبان فارسی، وضعیت چنین نبوده است. زبان عربی در مناطق مرزی (مثل خوزستان) نه در مقام قشر زیرین، بلکه به عنوان قشر هم‌تراز تأثیراتی بر نظام واجی بعضی گونه‌های فارسی داشته است. علاوه بر این، همگام با مهاجرت اقوام عربی زبان به مناطق مختلف (در قرون اولیه هجری)، زبان عربی نتوانسته است جایگاه خود را در میان این اقوام حفظ کند و با تلفیق اقوام عرب در جوامع ایرانی، زبان عربی فراموش شده و به عنوان قشر زیرین از آن تنها نشانه‌های کم‌اهمیتی در بعضی از گونه‌های فارسی چون شهرزائی، بعضی از لهجه‌های فارسی خراسان و جز آن، بر جای مانده است.

کلیدواژه‌ها: تماس زبانی، وامگیری، نظام واجی، فارسی نو، عربی

۱. مقدمه

یکی از دلایل تغییر در زبان، تماس زبانی^۱ است. در تماس زبانی، دو یا چند زبان در مجاورت هم قرار می‌گیرند و بر هم تأثیر می‌گذارند. بر اثر این تأثیر است که وامگیری و در نتیجه تغییر زبانی صورت می‌پذیرد. بعضی از زبان‌شناسان وامگیری زبانی را به دو نوع کلی جوهری^۲ و انگاره‌ای^۳ تقسیم کرده‌اند (سیکل^۴، ۲۰۰۷). در وامگیری جوهری، خود عنصر زبانی به صورت کلی یا با تغییراتی وام گرفته می‌شود، مانند وارد شدن یک کلمه با تلفظ و معنای اولیه به زبان دیگر. در وامگیری انگاره‌ای، انگاره یا قاعده‌ای انتزاعی وام گرفته می‌شود، مثل وامگیری انگاره‌های جمع مکسر از عربی و جمع بستن کلمات فارسی با آن (مانند بنادر؛ بندر کلمه‌ای فارسی است). در تقسیم‌بندی دیگری از وامگیری، می‌توانیم وامگیری‌های واژگانی، معنایی، صرفی، نحوی و جز آن را برشماریم. این دو تقسیم‌بندی از وامگیری کاملاً از هم متمایز نیستند و مثلاً وامگیری‌های واژگانی بیشتر وامگیری جوهری هستند، در صورتی که وامگیری‌های صرفی و نحوی می‌توانند از نوع وامگیری انگاره‌ای باشند. از بین نوع دوم تقسیم‌بندی وامگیری‌ها، وامگیری واژگانی بیش از انواع دیگر و با سرعت بیشتری اتفاق می‌افتد و برای سخنگویان نیز بسیار ملموس‌تر هستند.

به دلیل وضعیت جغرافیایی ایران و وجود اقوام مختلف با زبان‌های مختلف در این کشور، مطالعه تماس زبانی و وامگیری زبانی از موضوع‌های جذابی است که توجه محققان ایرانی و غیرایرانی را به خود جلب کرده است و این محققان مطالعات فراوانی را در این زمینه‌ها انجام داده‌اند. قسمت بزرگی از این مطالعات مربوط به تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی است. بیشتر تحقیقات اخیر نیز در مورد فارسی نوشتاری و معیار بوده است و معمولاً (به جز موارد محدود) به گونه‌های مختلف فارسی و تأثیر زبان عربی بر آن‌ها توجه چندانی نشده است. در این مقاله، برآنیم تا به طور جامع‌تری تماس زبانی فارسی‌نو و گونه‌های آن را با عربی بررسی نماییم و از این رهگذر به‌طور نظام‌مند تأثیرات این زبان را بر فارسی و گونه‌های آن بازنماییم. منظور ما از فارسی‌نو، همان فارسی دوره اسلامی است. به دلایل مختلف (مخصوصاً دلایل واجی)، فارسی‌نو به دو مرحله متمایز فارسی‌دری و فارسی‌معیار امروزی تقسیم می‌شود. منظور از فارسی‌دری، فارسی نوشتاری در متون مکتوب از آغاز تا تقریباً قرن هشتم هجری است. همان‌طور که می‌دانیم، با فروپاشی ساسانیان و ورود اسلام به ایران، زبان عربی که هم زبان فاتحان و هم زبان دینی مسلمانان است، وارد ایران شد. به دلیل اهمیت عربی، از قرن چهارم هجری متون عمده فارسی به خط عربی (البته، با جرح و تعدیل‌هایی در این خط) به نگارش در آمد. زبان عربی از جمله زبان‌های سامی است که بیش‌ترین سخنگو را دارد. این زبان دارای گونه‌های متنوعی است که

-
1. Language contact
 2. Matter borrowing
 3. Pattern
 4. Sakel

مهم‌ترین آن‌ها عربی کلاسیک یا فصیح نامیده می‌شود. زبان عربی فصیح از جمله محافظه‌کارترین زبان‌های جهان است. بعد از ورود اسلام به ایران، تنها این عربی فصیح بود که مورد توجه اقشار بالای جامعه و دینداران قرار گرفت، و عربی دانی مختص این قشر برتر و اقلیت جامعه بود و مردم عادی معمولاً به آن تسلط نداشتند. تا آنجا که اطلاع داریم، عربی گفتاری هیچ‌گاه مورد استفاده جدی ایرانیان در سطح عوام قرار نگرفته است (طیب‌زاده، ۱۳۸۴). طی گذر زمان، عناصر زبانی مختلف از این گونه معیار عربی وارد زبان فارسی ادبی شده و سپس از آنجا بعضی از این عناصر با شدت کمتری وارد زبان گفتاری فارسی شده است. اثر عربی در واژگان زبان فارسی بیش از سطوح دیگر زبانی قابل مشاهده است. البته، عربی به لحاظ صرفی نیز فارسی را تحت تأثیر خود قرار داده است. استفاده از قالب‌های عربی یا همان جمع مکسر در زبان فارسی از جمله تأثیرات صرفی عربی بر فارسی محسوب می‌شود. در سطح نحوی، تأثیر عربی بر فارسی بسیار ناچیز بوده است. در بسیاری از وامگیری‌های واژگانی، معنایی، و صرفی در کلمات قرضی از عربی تغییراتی صورت گرفته است، یعنی شکل، معنا و صرف کلمات قرضی با زبان مبدأ تفاوت دارد و وامگیری رونوشت‌برداری صددرصد نیست (برای نمونه‌های فراوانی از تغییرات معنایی، تلفظی و به‌خصوص صرفی کلمات عربی در زبان فارسی رک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۷).

البته، این تنها عربی فصیح نبود که بر فارسی دری یا معیار تأثیر گذاشت؛ در مناطق مرزی (مثلاً خوزستان) نیز عامه مردم با جوامع و اقوام عربی‌زبان در تماس روزمره بوده‌اند و علاوه بر این، افراد دوزبانه در این نواحی کم نیستند. تبادلات زبانی میان این مرزنشینان با عربی‌زبانان منجر به ورود عناصر فارسی/ایرانی به عربی گفتاری این نواحی و نیز وارد شدن عناصر عربی به زبان‌های ایرانی و گونه‌های فارسی شده است. در این مقاله، تنها به عناصر واجی/آوایی که وارد گونه‌های فارسی شده‌اند توجه می‌کنیم و در مورد عناصر فارسی در عربی صحبتی نمی‌نماییم (برای مطالعه تأثیر فارسی در عربی این مناطق رک. مترس^۱ و شبیبی^۲، ۲۰۰۷).

علاوه بر ارتباط فارسی‌زبانان مناطق مرزی با عربی‌زبانان، ما از مهاجرت اقوام عرب در قرون اولیه هجری به بسیاری از مناطق ایران اطلاع داریم. این مهاجرت‌ها به مناطقی مانند آذربایجان، خراسان، اصفهان، قم، سیستان، قزوین، زنجان، و جز آن رخ داده است (برای اسناد تاریخی این مهاجرت‌ها و شدت آن‌ها در مناطق مختلف رک. آذرنوش (۱۳۸۵: ۳۵-۱۵)). نکته جالب توجه این است که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، مهاجران عربی‌زبان بعد از مدتی در جامعه ایرانی حل شده و زبان خود را از یاد برده‌اند و تنها رسوباتی از زبان اولیه آن‌ها در گفتار ایشان برجای مانده است.

در ادامه این مقاله، ضمن توصیف وضعیت‌های محتمل در تماس زبان‌ها با یکدیگر و تأثیر عوامل اجتماعی در تبادلات زبانی، روش‌های شناسایی عناصر وامگیری شده در زبان‌ها را شرح می‌دهیم. از

1. Matras

2. Shabibi

آن‌جا که تمرکز این مقاله بر وامگیری واجی است، با ملاک قراردادن طبقه‌بندی سه‌گانه مترس (۲۰۰۷)، تلاش می‌کنیم جایگاه زبان فارسی و گونه‌های آن را با توجه به وامگیری‌های قابل مشاهده از زبان عربی تعیین کنیم. در قسمت دوم این مقاله، به علت نبود شواهد کافی از گونه‌های زبان فارسی، تنها به سیر تحول نظام واجی فارسی‌دری و چگونگی تبدیل آن به فارسی معیار امروز می‌پردازیم. در این راستا، فهرست واجی فارسی‌دری را به‌دست می‌دهیم و با توجه به وضعیت واج‌ها در فارسی معیار امروز، تغییرات صورت گرفته در نظام واجی‌دری را تک‌تک بررسی می‌کنیم و اثر عربی در ایجاد هر یک از این تغییرها را مورد توجه قرار می‌دهیم. این توصیفات به ما کمک می‌کند که در نهایت دریابیم که آیا نظام واجی زبان فارسی در گذر زمان به علت تماس زبانی به عربی نزدیک‌تر شده یا اینکه از آن فاصله گرفته است. فاصله گرفتن زبان فارسی از عربی می‌تواند به این معنا باشد که عواملی جز تماس زبانی در تغییر نظام واجی فارسی نو نقش داشته است.

۲. قشر زبرین^۱، قشر زیرین^۲ و قشر هم‌تراز^۳

زبانی که از آن عنصری وارد زبان دیگر می‌شود، زبان وام‌دهنده^۴ و زبانی که عنصر یا انگاره‌ای را به وام می‌گیرد، زبان پذیرا^۵ نام دارد. زبان وام‌دهنده معمولاً از شأن اجتماعی بالاتری نسبت به زبان پذیرا برخوردار است. همین امر باعث وامگیری یک‌سویه می‌شود. برای تأکید بر یک‌سویگی وامگیری، زبان وام‌دهنده‌ای را که در چنین وضعیتی قرار دارد، قشر زبرین می‌نامند. اگر میزان وامگیری زبان پذیرا به شدت افزایش یابد، ممکن است به تدریج زبان وام‌دهنده (در این‌جا قشر زبرین) جای زبان پذیرا را بگیرد. آنچه از زبان پذیرا در زبان جدید سخن‌گویان برجای می‌ماند، قشر زیرین نامیده می‌شود. نشانه‌های زبانی قشر زیرین می‌تواند در صرف، نحو، نظام واجی، معنا و واژگان زبان غالب وجود داشته باشد. شکل‌گیری قشر زیرین معمولاً با مهاجرت‌ها صورت می‌گیرد. ممکن است در منطقه‌ای که هدف نهایی مهاجرت است، زبان دیگری جز زبان مهاجران رواج داشته باشد. اگر زبان مهاجران یا زبان مردم منطقه جدید دارای شأن و کارکرد اجتماعی یکسانی نباشد، یکی از دو زبان (زبان مهاجران یا زبان مردم منطقه) به صورت زبان وام‌دهنده (در اینجا قشر زبرین) در می‌آید و عناصر زبانی وارد زبان پذیرا می‌شود. با ادامه این وضعیت، زبان پذیرا معمولاً حذف می‌شود و تنها رسوباتی از آن به صورت قشر زیرین در زبان مردم باقی می‌ماند. متخصصان زبان‌های ایرانی تاکنون توانسته‌اند با روش‌هایی وجود قشر زیرین را در بعضی از مناطق که در آن‌ها زبان‌های ایرانی رواج دارد ثابت کنند (برای توضیح در مورد این روش‌ها رک.

-
1. Superstratum
 2. Substratum
 3. Adstratum
 4. Donor language
 5. Recipient language

بخش ۳ همین مقاله). در بیشتر این موارد، زبان بومیان یک منطقه به صورت قشر زیرین درآمده است. علت این امر می‌تواند مهاجرت گسترده و تعداد پرشمار مهاجران باشد. در زیر، به دو مورد قشرهای زیرین در زبان‌های ایرانی شرقی پشتو و آسی اشاره می‌کنیم:

۱. قشر ماقبل هندی یا دراویدی در زبان پشتو. وجود آواهای برگشته در زبان پشتو به قشر زیرین یا زبان اولی‌ای نسبت داده شده که در ناحیه پشتوزبان قبل از حاکم شدن این زبان رواج داشته است. ارانسکی (۱۳۷۸: ۳۱) در این زمینه می‌نویسد:

"یک سری واج‌های برگشته t, d, n, τ^1 وجود دارد که در ایرانی باستان نیست و اکثریت زبان‌های ایرانی نیز فاقد آن‌ها هستند. پیدایش این آواها در پشتو ما را به این فرض می‌رساند که یک قشر زیرین هندی (یا بهتر بگوئیم ماقبل هندی [=دراویدی]) نقش مؤثری در تاریخ این زبان داشته است"

۲. قشر زیرین در زبان آسی. در زبان آسی دسته‌ای همخوان انسدادی چاکنایی دیده می‌شود که در دیگر زبان‌های ایرانی دیده نشده است. حضور این نوع از همخوان‌ها به قشر زیرین (زبان اولی‌ای) این منطقه نسبت داده شده است (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۳۱).

همان‌طور که گفتیم، در موارد فوق زبان مهاجران زبان بومیان را تحت تأثیر خود قرار داده است. علاوه بر این وضعیت، در زبان‌های ایرانی مواردی را سراغ داریم که در آن‌ها این زبان مهاجران بوده که کم‌کم از بین رفته و تنها رسوباتی از آن در زبان مردم مناطق برجای مانده است. دلیل از بین رفتن زبان مهاجران می‌تواند شأن و منزلت کمتر و کارکردهای اجتماعی محدودتر آن‌ها باشد. در این راستا، می‌توان به وجود قشر زیرین سامی (عربی و عبری) در زبان‌های ایرانی اشاره کرد. در این قسمت تنها مثالی از قشر زیرین عبری به دست می‌دهیم و صحبت از قشر زیرین عبری را به‌طور مفصل‌تر به ادامه مقاله موکول می‌کنیم.

یهودیان در هر کجای ایران که ساکن می‌شدند، زبان ناحیه مورد نظر را اتخاذ می‌نمودند و با توجه به کاربردهای اولی‌ای لهجه‌های آرامی و نیز زبان دینی خود (عبری)، عناصری را از این زبان‌های سامی به

۱. راقم این سطور نمادهای اولی‌ای مندرج در ترجمه فارسی کتاب ارانسکی را در این نقل قول با توجه به الفبای آوانگاری بین الملل تغییر داده است.

۲. نکته جالب توجه این است که در گویش بابلی مازندران نیز همخوان برگشته‌ی [دیده می‌شود. تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، در هیچ زبان ایرانی در حوزه جغرافیای ایران کنونی چنین چیزی دیده نشده است. تحقیق در مورد چگونگی وارد شدن این آوا به گویش بابلی دارای اهمیت بسیار است.

زبان مورد استفاده خود می‌افزوند.^۱ در بعضی از گویش‌های ایرانی - یهودی می‌توانیم تأثیر آرامی/عبری را به عنوان قشر زیرین مشاهده کنیم، مثلاً در همدانی-یهودی، آوای حلقی سایشی h در بعضی کلمات مثل کلمات «اسحاق»، «فردا» و «می‌شکنم» مشاهده شده است (استیلو^۲، ۲۰۰۳):

eshâq
sobâh
hamerâ

دو کلمه اول آرامی/عبری‌اند و کلمه سوم ریشه ایرانی دارد. آوای حلقی به کار رفته در این سه کلمه مطمئناً ناشی از قشر زیرین آرامی-عبری است.

در به وجود آمدن قشر زیرین و قشر زیرین عدم تقارنی در تماس زبانی قابل مشاهده است. در موارد فوق، یک زبان نقش وام‌دهنده و زبان دیگر نقش زبان پذیرا را ایفا می‌کند، ولی با توجه به شواهد موجود، همیشه تقسیم‌بندی زبان‌های در حال تماس به زبان‌های وام‌دهنده و پذیرا خالی از اشکال نیست. گاهی دو زبان در عین حال می‌توانند زبان وام‌دهنده و زبان پذیرا محسوب شوند. دلیل این تبادلات دوجانبه را می‌توان داشتن مرتبه و شأن اجتماعی تقریباً یکسان دو زبان دانست. زبان‌هایی را که در این وضعیت قرار دارند، قشرهای هم‌تراز می‌نامند. در برهه‌هایی از تاریخ، در سطح عوام، دو زبان ترکی و فارسی را می‌توان به عنوان قشرهای تقریباً هم‌تراز تلقی کرد. زبان ترکی (با گونه‌های مختلف آن) هم تحت تأثیر زبان فارسی قرار داشته است و هم تعداد معتناهایی از عناصر واژگانی آن وارد فارسی شده است. البته در حال حاضر باید فارسی را در مقابل لهجه‌های مختلف ترکی در ایران به عنوان قشر زیرین تلقی کرد، زیرا در عمل بیشتر عناصر زبانی از فارسی وارد ترکی می‌شود. به عبارت دیگر، در طول زمان، همگام با تغییرات اجتماعی، نقش یک زبان به عنوان قشر زیرین، زیرین یا قشر هم‌تراز می‌تواند تغییر یابد (برای مثال‌های دیگری از وام‌گیری‌های واژگانی هندوایرانی از قشرهای هم‌تراز یا قشر برتر رک. لوبدسکی^۳، ۲۰۰۱).

۳. چگونگی شناسایی عناصر قرصی

از میان سه قشر زیرین، زیرین و هم‌تراز، قشر زیرین توانایی تأثیرگذاری بسیار بیشتری بر زبان پذیرا دارد و شناسایی مواد زبانی وارد شده از قشر زیرین به زبان پذیرا بسیار آسان‌تر از شناسایی موارد مربوط به قشر هم‌تراز یا قشر زیرین است. برای شناسایی مواردی که به خصوص مربوط به قشر زیرین می‌شوند نیاز به اطلاعات وسیع گویش‌شناختی و تاریخی داریم. باین حال، زبان‌شناسان روش‌شناسی خاصی را برای

۱. به جز یهودیان کردستان که یک گویش آرامی را تکلم می‌کردند، زبان بقیه جوامع یهودی ایرانی همگی جزء زبان‌های ایرانی (به-خصوص زبان‌های مادی) بوده است.

2. Stilo

3. Lubodsky

۴. لازم به توضیح است که لوبدسکی در مقاله خود اصطلاح «قشرزیرین» را در معنای معمول خود به کار نبرده است. منظور وی از این اصطلاح هر زبان وام‌دهنده یا پذیرا است.

شناسایی موارد وام گرفته شده چه از قشر زیرین، چه از قشرهای هم‌تراز و برتر به‌دست داده‌اند. در این راستا، می‌توان به آثار کوپپر^۱ (۱۹۹۱ و ۱۹۹۵)، بیکنز^۲ (۱۹۹۶)، و شـریجـور^۳ (۱۹۹۷) اشاره کرد. روش‌شناسی این نویسندگان به‌خصوص در مورد وامگیری واژگانی بسیار راهگشا می‌باشد؛ البته می‌توان از این روش‌شناسی در مورد وامگیری‌های واجی/آوایی نیز استفاده کرد. همان‌طور که این محققان اظهار نموده‌اند، یک کلمه را زمانی می‌توان قرضی فرض کرد که دارای بعضی از خصوصیات زیر باشد:

۱. توزیع جغرافیایی محدود
 ۲. بی‌قاعدگی واجی یا واژ- واجی
 ۳. نظام واجی غیرمعمول
 ۴. واژه‌سازی غیرمعمول
 ۵. معنی خاص، یعنی واژه‌ای متعلق به یک طبقه معنایی خاص باشد که به‌خصوص در معرض وامگیری است (رک. لوبدسکی ۲۰۰۱).
- در این مقاله، ما ضمن پیروی از روش‌شناسی فوق و استفاده از اطلاعات تاریخی، کلمات قرضی و به تبع آن، عناصر آوایی/واجی قرضی را شناسایی خواهیم کرد.

۴. انواع وامگیری واجی/آوایی

وامگیری آوایی/ واجی نسبت به وامگیری واژگانی، صرفی یا نحوی سخت‌تر و با سرعت بسیار پایین‌تری صورت می‌پذیرد. سرعت وامگیری تمامی اجزای نظام آوایی/واجی نیز مانند هم نیست. تغییرات مربوط به تماس زبانی بیشتر بر همخوان‌ها تأثیر می‌گذارد تا واکه‌ها. دلیل این امر آن است که فهرست واج‌های همخوانی به‌طور کلی بیشتر از واج‌های واکه‌ای است و بنابراین، احتمال عدم همپوشی نظام‌های همخوانی دو زبان بیشتر است. از این‌رو، در این حوزه فشار بیشتری برای تطبیق نظام همخوانی وارد می‌گردد. البته، گفته‌ی اخیر بدان معنا نیست که تغییر در نظام واجی حتماً با همخوان‌ها شروع می‌شود؛ در واقع، مثلاً اگر فهرست واجی همخوان‌ها در دو زبان یکی باشد، تغییر بیشتر در واکه‌ها امری محال نیست (رک. مترس ۲۰۰۷: ۳۷).

مترس (۲۰۰۷: ۳۷) براساس مطالعه‌ی وامگیری واجی در ۲۷ زبان، سه نوع وامگیری واجی را از هم متمایز می‌سازد:

۱. انضمام^۴ واج‌ها از زبان مجاور در کلمات قرضی (واج قرضی در کلمات قرضی).

1. Kuiper
2. Beeks
3. Schrijver
4. Incorporation

۲. تطبیق تولیدی واج براساس مدل زبان مجاور (تغییر تلفظ واج‌های بومی)
 ۳. انضمام واج وام گرفته شده در نظام واجی کلمات بومی. در این وضعیت، واج یا واج‌های قرضی جایگزین واج‌های بومی می‌شود. البته، این جایگزینی ممکن است در بعضی از کلمات صورت بگیرد و در کل نظام زبانی نباشد.

تقریباً مورد ۱ بالا در تمامی زبان‌های مورد بررسی مترس مشاهده می‌شود؛ یعنی کلمات قرضی به همراه حداقل بعضی از واج‌های اصلی‌شان در زبان پذیرا به کار می‌روند. در این زبان‌ها، تغییرات از نوع اول و نیز اکثر تغییرات مربوط به نوع سوم موجب اضافه شدن واج به فهرست واجی زبان پذیرا شده است. به عبارت دیگر، تماس زبانی منجر به غنی‌تر شدن نظام واجی به لحاظ تعداد شده است. با توجه به ملاحظات فوق و انواع وام‌گیری واجی که مترس مطرح می‌کند، در ادامه مقاله می‌کوشیم تا بفهمیم تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی و گونه‌های آن در زمره کدامیک از انواع سه‌گانه‌ی فوق است. اگر تماس زبانی با عربی بر نظام واجی زبان فارسی و گونه‌های آن، اثر شدید گذاشته باشد، باید (مانند زبان‌های مورد بررسی مترس) بر تعداد واج‌های این زبان افزوده شده باشد (که البته جز یک مورد چنین اتفاقی در فارسی معیار رخ نداده است؛ برای اضافه شدن همخوان انسدادی ملازی بی واک «ق» به فارسی دری و سپس از بین رفتن آن در فارسی معیار رک. ۵. ۲. ۱ همین مقاله).

۴. ۱. واج قرضی در کلمات قرضی

در این نوع وام‌گیری، تلفظ اولیه و اصیل کلمات قرضی در زبان پذیرا حفظ می‌شود. این امر می‌تواند نشانه ارزش اجتماعی زبان وام‌دهنده و یا دوزبانه بودن گویشوران باشد. در هر دو صورت، مشخصه‌های واجی زبان وام‌دهنده وارد زبان پذیرا می‌شود. با وارد شدن عناصر قرضی به زبان پذیرا به همان صورت اولیه، بار تمایزگذاری میان دو نظام واجی از دوش سخن‌گویان برداشته خواهد شد. البته این گرایش در رقابت با احساس وفاداری به زبان گروه است. این دو نیرو، یعنی شأن اجتماعی زبان وام‌دهنده و حس وفاداری به هویت بومی در تقابل با هم قرار می‌گیرند. افزایش کفه ترازو به هر سو، موجب افزایش یا کاهش وام‌گیری می‌شود.

علی‌رغم ورود تعداد زیادی از کلمات از زبان عربی به فارسی دری/معیار، تنها مشکوک به وارد شدن همخوان انسدادی ملازی بی واک /q/ «ق» با این کلمات هستیم (در مورد همزه رک. ۵. ۲. ۴). واج /q/ به تدریج با همخوان ملازی سایشی واکدار /k/ «غ» فارسی دری ادغام شده و همخوان انسدادی ملازی واکدار /G/ فارسی معیار امروز را ساخته است (برای توضیحات بیشتر، رک. ۵. ۲. ۱). بالاین حال، وجود واج قرضی در کلمات قرضی را در بعضی از زبان‌های ایرانی مناطق مرزی می‌توانیم مشاهده کنیم. مثلاً در استان خوزستان می‌توان اثر عربی را در زبان مردمی که گونه‌های مختلف زبان‌های فارسی را تکلم می‌کنند، مشاهده کرد. در این مناطق، عربی را به عنوان قشر همتراز و نه زبرین

در نظر می‌گیریم؛ زیرا همان‌طور که عربی بر زبان‌های ایرانی تأثیر گذاشته است، به همان میزان و حتی بسیار بیشتر، فارسی نیز بر زبان عربی مناطق مورد بحث تأثیرگذار بوده است (برای مطالعه تأثیرات فارسی بر عربی خوزستان رک. مترس و شبیبی، ۲۰۰۷). این تأثیرات در بعضی از موارد بر اثر دوزبانگی و تماس شدید زبانی بوده است. ورود واج‌های حلقی به گونه‌های فارسی خوزستان از جمله تأثیرات مهم زبان عربی بوده است.^۱ مثلاً در زبان شهرهای دزفول، اندیمشک، شوش، اهواز، سوسنگرد، بستان، شادگان، خرمشهر، آبادان، ماهشهر و بهبهان این نوع وامگیری واجی قابل مشاهده است. در اینجا به عنوان نمونه، شواهدی را از گونه دزفولی فارسی به دست داده‌ایم.^۲ در این شواهد، تمایز همخوان بومی چاکنایی سایشی بی واک h و همخوان قرضی حلقی سایشی بی واک ħ به صورت جفت‌های کمینه نمایش داده شده است. لازم به توضیح است که واج ħ در کلمات قرضی به کار رفته است:

	h		ħ
hel	«هل»	hel	«محکم»
havu	«هوو»	havu	«سگ»
hāl	«هال»	hāl	«حال»
haf	«هفت»	haf	«پارس سگ»
hor	«زیاد؛ اسراف»	hor	«گرمای شدید»
hōl	«عجله»	hōl	«گودال؛ یاری»
het	«سر»	het	«جمله دروغ، لاف»
fahm	«فهم»	fahm	«سیاه، زغال»

همین تمایز را در تلفظ همخوان قرضی انسدادی، حلقی ħ (تلفظ اصیل عربی) در مقابل همخوان بومی انسدادی، چاکنایی (همزه) می‌توانیم مشاهده کنیم:

۱. در بعضی لهجه‌های کردی (مثل کرمانجی) نیز وجود این آواها مسجل است (تاکستون ۲۰۰۶). از آنجا که در اینجا تنها به فارسی و گونه‌های آن نظر داشته‌ایم، از بررسی عناصر قرضی در دیگر زبان‌های ایرانی خودداری کرده‌ایم.
 ۲. در اینجا لازم است از آقای ابوطالب مسکزاده و خانم مائده میرطلایی که به ترتیب مواد زبانی مربوط به لهجه دزفولی و شهرضایی را در اختیارم گذاشتند، تشکر نمایم.

همزه	﴿در خط با «ع﴾﴾	
«آن» "لحظه"	عان "ایراد"	ʔân
آس "راحت شدن"	عاس "جان به لب رسیده"	ʔâs
آر "بیار"	عار "آبرو"	ʔâr
اور "ابر"	عور "لخت"	ʔôr
آق "تار عنکبوت"	عاق "نفرین"	ʔâq
ابا "خودداری"	عبا "نوعی لباس"	ʔabâ

۴.۲. تطبیق تولیدی واج‌های بومی بر اساس مدل زبان وام‌دهنده

چنین تطبیقی در زبان فارسی معیار یا فارسی دری قرون اولیهٔ هجری معمولاً قابل مشاهده نیست. تنها موارد مشکوکی که در این رابطه قابل طرح است، موضوع کلمات معرب است. کلمات معرب کلماتی هستند که از فارسی یا زبان‌های دیگر وارد عربی شده و در این زبان با توجه به نظام واجی عربی تغییر تلفظ پیدا کرده‌اند. بعضی از این کلمات بعد از اینکه وارد عربی شده‌اند، ظاهراً دوباره به فارسی راه یافته‌اند:

چینی، سینی؛ چنل، صندل/صندلی

کلمات معرب دارای اصل فارسی، از بحث این مقاله خارج است؛ زیرا در اینجا عربی زبان پذیرا به حساب می‌آید. تنها زمانی این تغییرات تلفظی برای ما حائز اهمیت است که این تغییرات در فارسی اتفاق افتاده باشد. بسیاری از کلمات رایج در فارسی که به صورت ضمنی یا صریح (به اشتباه) از آن‌ها به عنوان کلمات معرب یاد شده است، کلماتی هستند که تحت تأثیر فرایند تغییر آوایی تضعیف^۱ قرار گرفته‌اند. در بسیاری از زبان‌های جهان این فرایند تغییر دیده شده است. طی این فرایند، از میزان بست کاسته می‌شود و تلفظ همخوانی به تلفظ واکه‌ای نزدیک‌تر می‌شود. مثلاً در تضعیف، همخوان‌های مشدد از بین می‌روند، همخوان‌های انسدادی تبدیل به سایشی می‌شوند و یا همخوان‌های انسدادی - سایشی به صورت سایشی در می‌آیند جز آن (برای فهرست کامل‌تری از موارد تضعیف در زبان‌ها، رک. تراسک^۲ ۱۹۹۶: ۵۵-۶۰). مثلاً تغییرات آوایی کلمات زیر را می‌توان در زمرهٔ تضعیف طبقه‌بندی کرد:

1. Lenition

2. Trask

پارس < فارس؛ سپاهان < اصفهان؛ اسپند < اسفند؛ گوسپند < گوسفند؛ پیل < فیل و جز آن. برخلاف فارسی دری/معیار، در بعضی از گونه‌های زبان فارسی، واج‌های بومی تنها در کلمات قرضی تغییر یافته‌اند، ولی این تغییر نیز تنها تطبیق تلفظی/تولیدی است و واجی نیست. به عبارت دیگر، معمولاً جفت کمینه‌ای که موجب تمایز واج‌های بومی با واج قرضی بشود، مشاهده نمی‌شود. این امر را مثلاً می‌توان در کاربرد دو آوای حلقی در گونه‌های فارسی بعضی مناطق استان اصفهان، در شهرهای میمه (لمبتون ۱۹۳۸: ۶) و شهرزائی نجف‌آبادی، سدهی، خوانساری و روستای دهق دید. در بعضی از گویش‌های خراسان نیز، مثل مناطق اطراف سبزوار، مشخصاً در منطقه داورزن، مزینان، غنی‌آباد و کلاته مزینان این آواها کاربرد دارد. به عنوان نمونه‌ای از این دسته از گونه‌های فارسی، مثال‌هایی از گونه شهرزائی را در جدول زیر آورده‌ایم. در این مثال‌ها، وجود آواهای حلقی در بعضی از کلمات رایج مشاهده می‌شود:

فارسی معیار	شهرزائی ^۱	فارسی معیار	شهرزائی ^۲
بعد	baʃd	محمد	maħamed
عروس	ʃarus	مزاچمت	mozâħemet
مسعود	masʃud	صبح	sâħ
معلوم	maʃlum	محمود	maħmud
سعید	saʃid	محرم	moħaram
عید	ʃajd	حیف	ħayf
اول	ʃavel		

مناطقى که در بالا از آن‌ها یاد کردیم، مانند شهرزائی، مناطقی غیرمرزی هستند و فاصله آن‌ها با مناطق عربی‌زبان بسیار زیاد است. همین امر سبب می‌شود که در مورد منشأ آواهای حلقی در این مناطق حدس‌هایی بزنیم. یکی از احتمالاتی که در این زمینه مطرح می‌شود، وجود قشر زیرین عربی است. به عبارتی، ممکن است زبان اولیه مردم بعضی از این مناطق، عربی بوده باشد و بر اثر تماس شدید با اقوام

۱. این موارد (جز مورد) شهرزائی را دکتر محمد مهدی اسماعیلی یادآوری کردند.

۲. اطلاعات مربوط به استان خراسان را مدیون دکتر سعید غنی‌آبادی هستیم.

فارسی‌زبان، عربی‌زبانان کم‌کم زبان خود را فراموش کرده و در زبان جدید آن‌ها تنها رسوباتی از زبان عربی اولیه بر جای مانده باشد. همان‌طور که قبلاً گفتیم، این احتمال با گزارش‌های تاریخی از مهاجرت‌های اولیه اقوام عرب به مناطق مختلف ایران تأیید می‌شود. گزارش‌های تاریخی حاکی از مهاجرت این اقوام به استان اصفهان، آذربایجان، خراسان و جز آن است (برای فهرست مفصلی از این مهاجرت‌ها که در منابع تاریخی ذکر شده است، رک. آذرنوش ۱۳۸۵: ۳۵-۱۵).

۱.۲.۴. موارد خاص

در بعضی از لهجه‌ها چون میمه‌ای، در موارد نادر، همخوان ʔ به جای G (ق) و h/h (ح) در کلمات غیر-بومی یا نیمه‌بومی (مثل «خوشحال») به کار رفته است (لمبتون^۱ ۱۹۳۸: ۶):

«خوشحال» xoʃʔâl :

«قوت» ʔovat

۳.۴. جایگزین شدن واج بومی با واج قرصی

موردی از این نوع وامگیری در زبان فارسی معیار یافت نشد؛ تنها در بعضی از گونه‌های فارسی (به صورت بسیار محدود) جایگزین شدن واج بومی با واج عربی را می‌توانیم مشاهده کنیم. البته، این جایگزینی تنها در دو یا چند کلمه رخ داده و واج بومی به هیچ وجه حذف نشده است. مثلاً در همان لهجه شاهرزائی، همخوان حلقی h در دو کلمه بومی «لهجه» lahje و «هلو» huli نیز به کار رفته است.

۵. سیر تحول نظام واجی فارسی نو

گرچه ضمن مباحثی که تاکنون مطرح کردیم، از مسائل تاریخی و در زمانی، مانند طرز شناسایی وامگیری‌ها و قشر زیرین و جز آن صحبت کردیم، ولی قسمت اعظم توصیفات ما به‌خصوص در مورد گونه‌های فارسی تا اینجا جنبه همزمانی داشته است. از آنجا که زبان عربی قرن‌هاست با زبان فارسی نو در ارتباط است، نگاهی در زمانی به سیر تحول نظام واجی فارسی و مقایسه آن با نظام واجی محافظه‌کار عربی فصیح می‌تواند برای هدف ما راهگشا باشد و به ما نشان دهد که آیا زبان فارسی نو طی گذر زمان به عربی فصیح نزدیک‌تر شده یا اینکه از آن فاصله گرفته است. متأسفانه، این نگاه در زمانی به گونه‌های محلی فارسی تقریباً ناممکن است، زیرا این گونه‌ها یا سنت نوشتاری نداشته‌اند و یا اینکه این سنت به

1. Lambton

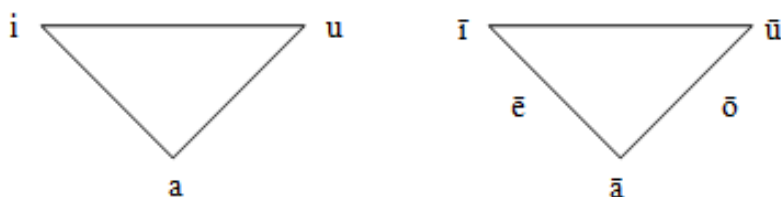
طور مستمر تا زمان حال ادامه نیافته است. بنابراین، مجبوریم تنها به بررسی نظام واجی زبان فارسی دری قرون اولیه هجری و تبدیل آن به نظام واجی فارسی معیار امروز بپردازیم.

۵. ۱. نظام واکه‌ای فارسی نو

همان‌طور که قبلاً گفتیم، نظام واکه‌ای فارسی نو در طی تقریباً چهارده قرن، نظامی یکدست نبوده است و حداقل دو مرحله فارسی دری و فارسی معیار را می‌توان در این دوره از هم متمایز ساخت. به علت تفاوت شدید این دو مرحله، در توصیف نظام واکه‌ای فارسی نو، این دو را در دو زیر بخش جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵. ۱. ۱. نظام واکه‌ای فارسی دری/مشترک

نظام واکه‌ای فارسی دری ادامه فارسی میانه (پهلوی) است. با توجه به شواهد در زمانی و همزمانی، صادقی (۱۳۵۷:۱۳۱) شکل نظام واکه‌های ساده فارسی دری را به صورت زیر می‌داند (نیز رک. پیسویچ^۱: ۱۹۸۵، و قس. هوبشمان^۲: ۱۸۹۵: ۱۱۸، هرن^۳: ۱۹۰۱-۱۸۹۸: ۱۹):



این نظام، تقریباً مانند نظام واکه‌ای عربی است^۴ و تنها یای مجهول /ē/ و واو مجهول /ō/ است که موجب تمایز این دو نظام از هم می‌شود^۵ (صادقی، ۱۳۵۷: ۱۳۰-۱۲۹). در این راستا، تنها به قول خواجه نصیرالدین در معیارالاشعار (ص ۱۷۰-۱۶۹) اکتفا می‌کنیم که در آن صریحاً به دو واکه مزبور اشاره کرده است:

1. Pisowicz

2. Huebschmann

3. Horn

۴. بعضی از محققان دلیل پذیرفته شدن عروض عربی در فارسی را همین شباهت زیاد دو نظام واکه‌ای فارسی دری و عربی می‌دانند (صادقی، ۱۳۵۷: ۱۳۱).

۵. خانلری در کتاب سودمند وزن شعر فارسی (۱۳۷۳: ۱۲۲-۱۱۷) تقریباً تمام نوشته‌های نویسندگان متقدم را در مورد اختلاف نظام واجی فارسی و عربی گرد هم آورده است.

"... و در زبان پارسی ... دو حرف مصوت ممدود، که یکی از آن حرفی است که میان ضمّت و فتحت باشد چنان که در لفظ «شور» افتد که به تازی «مالح» باشد و دیگر حرفی که در لفظ «شیر» افتد که به تازی «اسد» باشد و این حروف را در تازی به کار دارند و آن را امالت خوانند اما از اصل لغت نشمرند..."^۱ یقیناً دو واکه/ مصوت مورد نظر خواجه نصیرالدین /ō/ و /ē/ است (پهلوی: «شور» šōr؛ «شیر» šēr). در این نظام واکه‌های کوتاه a, u, i کاملاً با زبان عربی مطابقت داشته است؛ به عبارت دیگر، i همان کسره، u ضمه و a فتحه بوده است. علاوه بر این در این نظام کمیّت واکه‌ها تمایز دهنده است. در اینجا لازم است که یادآوری کنیم "در زبان‌هایی که میان واکه‌های بلند و کوتاه تمایز وجود دارد، واکه‌های بلند معمولاً سخت‌تر از واکه‌های کوتاه هستند. به علاوه، واکه‌های سخت افزاینده معمولاً قدری بسته‌تر از واکه‌های متناظر نرم هستند و همهٔ واکه‌های سخت گرایش به این دارند که محیطی‌تر از واکه‌های نرم باشند (یعنی پیشین‌تر در مورد واکه‌های پیشین و پسین‌تر در مورد واکه‌های پسین)" (هاک ۱۹۸۶: ۱۴۳). همان طور که می‌دانیم بعدها u و i فارسی دری تغییر یافته و به ترتیب تبدیل به o و e شده است؛ به عبارت دیگر، تلفظ فارسی از نظر واکه‌های کوتاه از عربی فاصله گرفته است. ابدال^۱ دیگر تبدیل واکهٔ ā به â فارسی امروز بوده است (صادقی، ۱۳۵۷: ۱۲۹). علاوه بر این ابدال‌ها، می‌توان ادغام‌های^۲ زیر را نیز در این نظام واکه‌ای مشاهده کرد^۳ (نغزگوی کهن ۱۳۸۳):

۱. ادغام یای مجهول ē و یای معروف ā و تبدیل آن‌ها به واکهٔ امروزی i. یای مجهول و معروف هر دو در خط با <ی> نوشته می‌شده است. مثلاً در کلمات شیر(حیوان درنده)، سیر(متضاد گرسنه)، دیر(در مقابل زود)، زیر(در مقابل رو) "ی" به صورت ē تلفظ می‌شده است. دو کلمهٔ اول با شیر(خوردنی) و سیر(نوعی گیاه) که به صورت "یای معروف" تلفظ می‌شده‌اند در تقابل بوده‌اند. در حال حاضر، این جفت کلمات به صورت هم‌آوا درآمده‌اند.
۲. ادغام واو مجهول ō با ā و ابدال آن‌ها به u و ow امروزی. واو مجهول در خط نیز با <و> نوشته می‌شده است. مثلاً صورت ملفوظ "و" در کلمات "زور، آشوب، بو، شور، کور، نو" در قرون اولیهٔ تکوین فارسی نو به صورت ō بوده است^۴.

در نتیجه دو مورد ادغام واجی فوق، امکان تکوین جفت‌های هم‌آوا به وجود آمده است. در این راستا، می‌توانیم به بعضی از هم‌آواهای اصیل/بومی فارسی اشاره کنیم:
شیر(خوراکی) - شیر(حیوان درنده)؛ سیر(نوعی گیاه) - سیر(در مقابل گرسنه).

1.Shift

2.Merger

۳. منظور از ادغام، تبدیل دو واج متمایز به یک واج است.

۴. یادآوری: "شاعران قرون چهارم تا هفتم واو و یاء مجهول را با واو و یاء معروف قافیه نمی‌کردند و از همین جا پیداست که تلفظ آن‌ها به حدی متفاوت بوده است که شنوندگان به آسانی آن تفاوت را در می‌یافته‌اند" (خانلری ۱۳۷۳: ۱۲۳).

اگر به این دست هم‌آواها در زبان فارسی امروز دقت کنیم، متوجه می‌شویم که تعداد آن‌ها بسیار اندک است. به عبارت فنی‌تر، بار نقشی^۱ این دو واج بالا نبوده است؛ به همین دلیل ادغام آن‌ها با واژه‌های دیگر موجب اختلال زبانی چندانی نمی‌شده است (برای توضیح بیشتر در مورد بار نقشی و چگونگی محاسبه آن برای هر واج، رک. هاکت^۲ ۱۹۶۶، کینگ^۳ ۱۹۶۷ (هر دو مورد)، میراستاین^۴ ۱۹۷۰، براون^۵ ۱۹۸۸). اگر تعداد موارد هم‌آواها زیاد می‌بود، حتماً در تفهیم و تفاهم زبانی، به‌خصوص در مورد کلمات پربسامد، اختلال ایجاد می‌شد. بنابراین، احتمالاً یکی از دلایل از بین رفتن یای مجهول و واو مجهول، بار نقشی پایین آن‌ها بوده است و این امر مانند موارد دیگر به تماس زبانی با عربی ربطی نداشته است. زمان اتفاق افتادن این تغییرات زیاد مشخص نیست، زیرا تا قبل از سلسله قدرتمند صفوی، ایران فاقد حکومت مرکزی بوده است و وجود حکومت‌های محلی در مناطق مختلف از به‌وجود آمدن یک زبان معیار تمام‌عیار جلوگیری می‌کرده است. به هر حال، صادقی (همان) بروز تغییرات مزبور را به بعد از قرن نهم نسبت می‌دهد، ولی خانلری (۱۳۷۳: ۱۲۳) با ارائه دلیل این احتمال را مطرح می‌کند که (حداقل) واو و یای مجهول (یعنی /ō/ و /ō̄/) از قرن هفتم به بعد تغییر کرده باشند:

"تلفظ این دو حرف در فارسی دری از چند قرن پیش تغییر یافته و به «واو» و «یاء» معروف بدل شده است. تاریخ این تحول بیقین معلوم نیست، و همچنین نمی‌دانیم که نخست در کدام یک از نقاط ایران این تحول روی داده است. شاعران قرون چهارم تا هفتم واو و یاء مجهول را با واو و یاء معروف قافیه نمی‌کرده‌اند و از همین پیداست که تلفظ آن‌ها به حدی متفاوت بوده که شنوندگان به آسانی آن تفاوت را در می‌یافته‌اند."

۵. ۱. ۲ نظام واژه‌ای فارسی معیار امروز

با تغییراتی که از آن یاد کردیم، تقریباً از قرن هشتم هجری، نظام واژه‌ای فارسی دری به صورت فارسی معیار امروزی در آمده است. این نظام به صورت زیر است (ثمره ۱۳۷۸: ۱۰۲):

i	u
e	o
a	â

1. Functional load
2. Hockett
3. King
4. Meyerstein
5. Brown

۵. ۱. ۳. مقایسه نظام واکه‌ای فارسی دری و معیار از نظر تقارن

نظام پیشنهادی برای فارسی دری دارای هشت واکه ساده است، ولی تعداد آن‌ها در فارسی معیار امروز به شش واکه تقلیل یافته است. همان‌طور که در تحلیل مترس (۲۰۰۷) دیدیم، تماس زبانی معمولاً باعث افزایش فهرست واج‌ها می‌شود، ولی در اینجا با کاهش اعضای فهرست واجی مواجه هستیم. دو واکه \bar{e} و \bar{o} در فارسی معیار از بین رفته است و دیگر کمیت واکه‌ها نیز مشخصه تمایز دهنده نیست. در فارسی دری، سه واکه کوتاه a ، u ، i دارای جفت‌های بلند \bar{a} ، \bar{u} ، \bar{i} هستند، ولی \bar{o} و \bar{e} جفت کوتاه ندارند. بنابراین، در قسمت اخیر تقارن وجود ندارد و نظام واکه‌ها بسیار بی‌ثبات است. به همین علت، شاید علاوه بر بار نقشی (که در بخش ۵. ۱. ۱ از آن یاد کردیم)، عامل عدم تقارن نیز موجب بی‌ثباتی نظام واکه‌های فارسی دری و در نتیجه تغییر آن شده است.

با توجه به ملاحظات فوق (حتی اگر تحلیل ما در مورد دلایل تغییر نظام واکه‌ای غلط باشد)، با صراحت می‌توان گفت که عامل تغییر نظام واکه‌ای، تماس با عربی نبوده است، زیرا شباهت نظام واکه‌ای فارسی نو با نظام واکه‌ای عربی فصیح طی گذر زبان کم و کمتر شده است.

۵. ۲. نظام همخوانی فارسی نو

اطلاعات ما از نظام همخوانی فارسی نو در دوره فارسی دری دقیق‌تر از نظام واکه‌ای است، زیرا خط فارسی که یکی از منابع مهم بازسازی نظام واجی این دوره به‌شمار می‌رود، بیشتر خطی همخوانی است و همخوان‌ها در آن معمولاً بهتر و دقیق‌تر منعکس می‌شوند، ولی این خط مانند بسیاری از خط‌های دیگر اشکالاتی نیز دارد. مثلاً به علت نقطه‌دار بودن آن، متون قدیمی خالی از تصحیف نیست، زیرا در موارد زیادی مؤلفان به عمد یا به سهو نقطه‌ها را در جایی غیر از مکان صحیح خود به کار می‌بردند یا در بعضی مواضع اصلاً نقطه‌ای را استعمال نمی‌کردند، مثلاً گاهی «پ»، «چ» و «ژ» را با یک نقطه می‌نوشتند. عبدالخالق میهنی، مؤلف کتاب دستور دبیری که در قرن ششم هجری نوشته شده است، درباره نقطه‌گذاری در خط فارسی چنین می‌نویسد:

«و در نامه اعراب و نقطه ننهد الا به جایگاه اشتباه، و به جایگاه عنایت هم روا داشته‌اند تأکید را، اما بی‌عدری نقطه و اعراب نهادن منسوب کردن مکتوب الیه باشد بجهل...» (میهنی ۱۳۷۵: ۴-۵).

علاوه بر نقطه‌دار بودن خط، یکی از مهم‌ترین مشکلات این خط، کاربرد چند نویسه برای یک همخوان واحد است. باین‌حال، همین خط با تمامی نقص‌هایش در نمایش همخوان‌ها و بخصوص واکه‌های زبان فارسی یکی از منابع مهم در بازسازی دستگاه واجی به‌شمار می‌رود، زیرا «حرف‌ها/نویسه‌های نظام‌های نوشتاری زبان‌ها هر چقدر هم ناقص باشند، باز می‌توانند نمایانگر نمایش‌های واجی باشند و می‌توان آن‌ها را واحدهای آوایی زبان‌ها در زمان معینی دانست» (رابینز^۱ ۱۹۹۱: ۳۶۲).

۵.۲.۱. فهرست واج‌ها و واج‌گونه‌های همخوانی شناخته شده فارسی دری

متخصصان زبان‌های ایرانی با توجه به خط فارسی، اقوال نویسندگان متقدم، وامگیری‌ها و منابع دیگر^۱ فهرستی از واج‌های همخوانی فارسی دری به دست داده‌اند، مثلاً از نظر صادقی (۱۳۵۷: ۱۲۹)، نیز رک. صادقی (۱۳۸۷)، فهرست همخوان‌های فارسی دری به قرار زیر است (صادقی w و y را در جدول واکه‌ها قرار داده است):

p, b (β), m, f, t, d(δ), n, r, s, z, l, č, ĵ, š, ž, k, g, x, γ, x^w, h

در این فهرست γ (= <غ> در الفبای فارسی و <ا در الفبای آوانگاری بین‌الملل) یک همخوان ملازی-سایشی واکدار است. تا آنجا که می‌دانیم، واج همخوان ملازی-انسدادی بی واک/q/ در فهرست واجی فارسی دری وجود داشته است (پیسویچ، ۱۹۸۵: ۱۱۳-۱۱۲)، ولی صادقی آن را در فهرست خود نیاورده است.

همخوان‌های فارسی دری به جز واج‌های γ, x^w و w و نیز واج‌گونه‌های β و δ تفاوتی با همخوان‌های فارسی معیار امروزی ندارند. در زیر، ضمن بررسی سیر تحول و تغییر فهرست همخوانی فارسی دری، در مورد همین چند تفاوت به طور مفصل‌تر صحبت می‌کنیم و تأثیر احتمالی عربی بر این نظام را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵.۲.۲. ادغام، انشقاق اولیه^۲ و ابدال در نظام همخوانی فارسی نو

ادغام، انشقاق و ابدال از جمله فرایندهای در زمانی هستند که موجب تغییر نظام همخوانی فارسی شده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، در فرایند اول، یعنی ادغام، دو واجی که قبلاً با هم در تقابل بوده‌اند، تقابل خود را از دست می‌دهند و تعداد واج‌های نظام کاهش می‌یابد. به‌طور کلی، ادغام موجب به وجود آمدن تعدادی هم‌آوایی جدید می‌شود. بنابراین، شاید یکی از راه‌های ردگیری ادغام واجی، مطالعه هم‌آواها در زبان باشد. مثلاً در زبان انگلیسی جفت‌واژه‌هایی وجود دارند که زمانی به لحاظ تلفظ با هم تفاوت داشته‌اند، ولی در حال حاضر واکه آن‌ها یک واج یگانه تلقی می‌شود، مانند جفت‌واژه‌های meet-meat و see-sea. در فرایند دوم، یعنی انشقاق، یک واج تبدیل به دو واج می‌شود. انشقاق به سبب وجود واج‌گونه‌ها (که وابسته به محیط واجی هستند) بروز می‌کند. بعد از وقوع انشقاق، وابستگی واج‌گونه‌ها به محیط از بین می‌رود و هریک از آن‌ها به صورت واج مستقلی درمی‌آید. تبدیل یک واج به دو واج را انشقاق ثانویه^۳ نیز می‌نامند. انشقاق ثانویه، تنها نوع انشقاق نیست و در بسیاری از موارد هنگامی که تغییر آوایی به وسیله انشقاق صورت می‌گیرد، آرایش نظام واجی زبان‌ها طوری تغییر می‌کند که یکی از واج‌گونه‌های انشقاقی با

۱. برای آگاهی بیشتر از این منابع، رک. نغزگوی کهن (۱۳۸۴)

2. Primary split

3. Secondary split

واج‌گونه‌های منبع دیگر ادغام شود. انشقاق به همراه ادغام، *انشقاق/اولیه*، نامیده می‌شود. در انشقاق اولیه تعداد واج‌های یک زبان افزایش نمی‌یابد و تنها توزیع واج‌ها تغییر می‌کند (برای مثال‌هایی از انشقاق اولیه و ثانویه در زبان‌های جهان، رک. تراسک ۱۹۹۶: ۷۹-۷۸). در فرایند سوم (یعنی ابدال)، یک واج تبدیل به واج دیگری می‌شود.

در نظام همخوانی فارسی نو تنها از وجود ادغام، انشقاق اولیه و ابدال اطلاع داریم و در این نظام مثالی از انشقاق ثانویه سراغ نداریم. در زیر، به ترتیب به بررسی ادغام‌های همخوانی، انشقاق‌های اولیه و یک مورد ابدال می‌پردازیم. شواهد ما نشان می‌دهد که این تغییرات نیز بر اثر تماس با زبان عربی رخ نداده است و نظام همخوانی فارسی مانند نظام واکه‌ای آن از نظام همخوانی عربی فصیح فاصله گرفته است.

۵.۲.۱. ادغام *q* و *ɣ*

در فارسی امروز، همخوان واکدار انسدادی - ملازی /G/ در خط با دو نویسه «ق» و «غ» نشان داده می‌شود. فارسی‌زبانان با تلفظ /G/ نمی‌توانند تشخیص دهند که در نوشتار «ق» به کار می‌رود یا «غ». ولی این دوگانگی در خط می‌تواند به ما اطلاعاتی را در مورد منشأ واج /G/ بدهد. «غ» و «ق» هم در کلمات اصیل فارسی و هم در کلمات قرضی از عربی به کار می‌روند (بسامد وقوع «غ» در کلمات اصیل فارسی بیشتر است). در زبان عربی «ق» /q/ نشان‌دهنده یک همخوان بی‌واک، انسدادی، ملازی است و «غ» /ɣ/ نیز ملازی است، ولی سایشی و واکدار است. این دو در عربی هرکدام یک واج محسوب می‌شوند:

«غریب» *qarīb* ~ «قرب» *qarīb*.

در حال حاضر، چنین تمایزی در فارسی وجود ندارد و دو کلمه «قرب» و «غریب» عربی در فارسی امروز دو هم‌آوا تلقی می‌شوند. از طرف دیگر، در زبان دری^۱ افغانستان مانند عربی *q* و *ɣ* دو واج جداگانه محسوب می‌شوند که دقیقاً منطبق بر خط عربی است. علاوه بر این، در بعضی از لهجه‌های فارسی، مثل لهجه کرمانی نیز، چنین وضعیتی وجود دارد. در لهجه اخیر، مانند زبان عربی، قرب و غریب جفت‌های کمینه هستند. در لهجه دوانی نیز چنین تمایزی گزارش شده است (صادقی ۱۳۶۷: ۴). دری افغانستان، کرمانی و لهجه دوانی نشان‌دهنده وضعیت کهن‌تری از زبان هستند، زیرا نسبت به فارسی محافظه‌کارتر بوده‌اند؛ یعنی تمایز واجی *q* و *ɣ* در آن‌ها حفظ شده است، درحالی‌که این تمایز در فارسی از بین رفته است. پیسویچ (۱۹۸۵: ۱۱۲) شواهدی را از فرهنگ *Codex Cumanicus*^۲ به دست داده که

۱. «دری» یکی از دو زبان رسمی افغانستان است و نباید آن را با اصطلاح فارسی دری در این مقاله (یعنی فارسی قرون متقدم هجری) اشتباه گرفت.

۲. کتاب اخیر در نیمه اول قرن ۱۴ م. تألیف شده است (برای توضیحات بیشتر، رک. بودروگلیگتی ۱۹۷۱ و نیز نغزگوی کهن ۱۳۸۴)

نشان‌دهنده وجود این تمایز در زبان فارسی قرون اولیه هجری است (نیز رک بودروگلیگتی^۱ ۱۹۷۱). به عقیده پیسویچ (همان)، زیرنظام پسکامی فارسی در دوره قبل از سرازیر شدن انبوه کلمات عربی در فارسی (یعنی حداکثر قرن: ۱۰م/ ۴ه) دربرگیرنده چهار واج /k/، /g/، /x/، /ʒ/ بوده است که بین قسمت جلویی نرمکام و ملاز تولید می‌شده‌اند، احتمالاً واج‌های سایشی /x/، /ʒ/ با واج‌های انسدادی /k/، /g/ از نظر جایگاه تولید نیز تفاوت داشته‌اند. در زبان‌های ایرانی (و همچنین بسیاری زبان‌های دیگر)، سایشی‌های نرمکامی غالباً به مشخصه ممیزه «سایشی ~ انسدادی»، «مشخصه غیر صفیری ~ صفیری» را نیز اضافه می‌کرده‌اند (قس: تلفظ ملازی آوای ach در آلمانی). این امر ارتباط میان سایشی‌ها و انسدادی‌ها را (که دارای تقابل دو جانبه براساس یک مشخصه هستند) از بین نمی‌برد:

سایشی	انسدادی	
/ملازی/	/نرمکامی/	
/x/	-----/k/	بی‌واک
/ʒ/	/g/	واکدار

در اینجا | نشان دهنده‌ی تقابل واکداری و ----- نشان‌دهنده تقابل «انسدادی ~ سایشی» است.

پیسویچ معتقد است که سرازیر شدن کلمات عربی در فارسی موجب به وجود آمدن واج جدید q شده‌است. از آنجا که سایشی‌های بومی فارسی، یعنی /x/، /ʒ/ نیز، در ملاز تولید می‌شده‌اند، واج جدیدی به طریقی‌جای همخوان نرمکامی /k/ را در تقابل واکداری گرفته است. /q/ و /ʒ/ عربی با معادل‌های موجود در زبان فارسی یکی شده‌اند. به این ترتیب، مجموعه همخوان‌های ملازی /q/، /x/، /ʒ/ رابطه‌شان با نرمکامی‌ها قطع شده است:

/x/.../q/	/k/	بی‌واک
/ʒ/	/g/	واکدار

به علت عدم تقارن به وجود آمده، گرایشی در جهت حذف واج جدید در زبان وجود داشته است. البته، این تنها دلیل ادغام /q/ و /ʒ/ در قرون بعدی نبوده است، زیرا همان‌طور که گفتیم تمایز این دو هنوز در دری افغانستان به قوت خود باقی است (پیسویچ، ۱۹۸۵: ۱۱۵-۱۱۳). پیسویچ با ارائه شواهدی سعی می‌کند این ادغام را به تأثیر زبان ترکی بر فارسی نسبت دهد. در هر صورت، این ادغام احتمالاً در

1. Bodrogligeti

زبان محاوره در قرن ۱۴م / ۸ هـ صورت پذیرفته است. این امر را می‌توانیم از آوانویسی‌های کتاب *Medieval Armenian dictionary of Persian Arabism* دریابیم. دو نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه‌ای در ایروان نگهداری می‌شود (پیسویچ ۱۹۸۵: ۷۷، ۱۱۲، و ۱۱۶).
با توصیفات فوق، نتیجه می‌گیریم که گرچه اضافه شدن واج q به نظام همخوانی فارسی در قرون اولیه هجری احتمالاً از طریق عربی بوده، ولی بعدها با ادغام این واج با *kw* تشکیل واج G، فارسی دوباره فارسی از عربی فاصله گرفته است.

۵.۲.۲. ادغام /x^w/ و /x/

واج قدیمی لبی‌شده /x^w/ احتمالاً قبل از قرن ششم هجری واج مستقلی بوده است، سپس این واج به تدریج در بعضی مناطق با حذف لبی‌شدگی با واج /x/ ادغام شده است. یکی از دلایل مهم ما در از بین رفتن لبی‌شدگی /x^w/ و تبدیل آن به x اشتباه کاتبان است: استخان (ابوالفتح رازی: ۱۱۹)، خان = [خوان: سفره] (ارژانی: ج ۱، ۳۷).

x^w a، x^w ē، x^w ā
۱۳۷۳: ۲۹۰؛ مثال‌های زیر از ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۲۴) نقل شده است:

x^w āhar → xāhar «خواهر»

x^w ēš → xiš «خویش»

x^w ad → xod «خود»

"علت از بین رفتن تقابل /x^w/ ~ /x/ شاید به خاطر این باشد که تقابل مذکور تنها تقابلی است که در آن از لبی‌شدگی (مشخصه تخت) به عنوان مشخصه تمایزدهنده استفاده شده است. جنبه‌های کمی نیز در از بین رفتن لبی‌شدگی نقش داشته‌اند. بسامد وقوع /x^w/ بسیار کم بوده است. ادغام /x^w/ و /x/ منجر به کاهش ارزش ارتباطی نظام نشده است. علاوه بر این، ناپدیده شدن /x^w/ را می‌توان با تغییر /w/ > /v/ (یعنی سایشی شدن) ربط داد. در فرایند سایشی شدن /w/، مشخصه لبی آن که مانند مشخصه لبی‌شدگی /x^w/ بوده از بین رفته است. در لهجه‌هایی از دری که در آنها تبدیل /w/ به /v/ صورت نگرفته است، /x^w/ به‌طور پراکنده حفظ شده است" (پیسویچ ۱۹۸۵: ۱۲۳-۱۲۲).

منظور پیسویچ از «جنبه‌های کمی» در توضیحات فوق همان بار نقشی است که قبلاً در باره آن صحبت کردیم. هر چقدر آوایی موجب تمایز کلمات بیشتری شود، بار نقشی آن بیشتر خواهد بود. /x^w/ در دوره مورد بحث ما، دارای بار نقشی کمی بوده است. هرچه بار نقشی ساختی کمتر باشد، احتمال تغییر یا از بین رفتنش بیشتر خواهد بود. شاید علت دیگر از بین رفتن /x^w/ نشاندار بودن آن باشد. هر چقدر ساختی دارای پیچیدگی زیادتری باشد، امکان حذفش بیشتر خواهد بود. /x^w/ نسبت به w دارای

پیچیدگی تولیدی بیشتری بوده و بنابراین نشاندارتر از w بوده است. همین امر به حذف آن کمک کرده است (نیز رک. هاک^۱ ۱۹۸۶: ۱۳۱ و ۱۵۰). به هر حال، دلیل این ادغام هر چه باشد، تماس با عربی نبوده است.

۳.۲.۲.۵. انشقاق اولیه واج گونه‌β

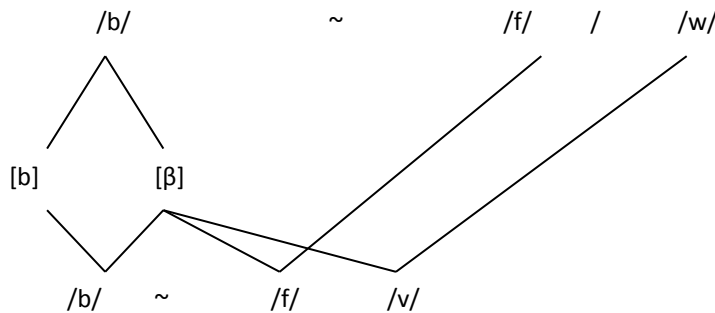
β یک سایشی دولبی واکدار است. در فارسی دری، β واج گونه‌ b بوده است که بعد از واکه ظاهر می‌شده است. «این تلفظ احتمالاً در جنوب ایران شایع‌تر از خراسان و ماوراءالنهر بوده است، زیرا کلمات «شف» و «لف» در متون ادبی همه‌جا با «ب» ضبط شده‌اند» (صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۶). در متون قدیمی، این واج گونه را *فاء اعجمی* نامیده‌اند:

حرف تلون - و آن باء و الف و میمی است کی در اخر الوان معنی تلون فایده دهند چنانک سرخ‌بام و سیاه‌بام و بعضی فاء اعجمی در لفظ آرند کویند سرخ فام و سیاه فام... (قیس الرازی: ۲۳۱).

فاء اعجمی را در خط با «ف» (ف با سه نقطه) نشان می‌داده‌اند. ولی در بسیاری از متون (مخصوصاً متون چاپی) با یک نقطه ضبط شده است (مانند پ، چ، ژ که گاهی با یک نقطه نوشته شده‌اند). میهنی مؤلف دستور دبیری در این زمینه می‌نویسد:

و هر کلمه کی در پارسی بفا بود اگر چند قومی ببا گویند صواب آن بود کی فا نبشته شود چنانک گویی «زردفام» و این و مانند آن و همچنین در زا و ژا و با و پا و دیگرها چنانک گویی در «بر زفان فلان رفت» بفا... (میهنی، ۱۳۷۵: ۱۰)

«به نظر می‌رسد که این تلفظ تا قرون هفتم و هشتم لاقلاً در بعضی مناطق، در موارد مورد انتظار تلفظ می‌شده‌اند. اما اغلب در خط آن را منعکس نمی‌کرده‌اند، کلیه مؤلفینی که از حروف فارسی صحبت کرده‌اند، آن را ذکر کرده و گاهی مثال‌هایی به شاهد آورده‌اند که در کتب همزمان آن‌ها با املائی کنونی نوشته شده است نه با فا (سه نقطه). ابن مهنا که در قرن هشتم زندگی می‌کرده است برای فکلمات «أفتاب» و «افزون» را مثال می‌آورد که تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در کتب عهد او این کلمات با فاء یک نقطه ثبت شده‌اند. قبل از او بدیع الزمان نظنزی در دستور اللغه، «ف» را از حروف خاص فارسی دانسته است» (صادقی ۱۳۵۰: ۴۵). فاء اعجمی بعدها به «b, v/ w, b» تغییر یافته است. این تحول تاریخی را می‌توان با نموداری نشان داد:



در این تحول تاریخی می‌توان انشقاق واجی را در کنار ادغام واج‌گونه‌ای مشاهده کرد. در طی زمان، واج‌گونه‌های /b/ با هم ادغام شده‌اند و در اکثر موارد /b/ را ساخته‌اند. در مواردی نیز واج‌گونه β از واج /b/ جدا شده و به واج‌های /f/ و /w/ / /v/ پیوسته است. مواردی از کاربرد β در بعضی متون: افکندن (بخاری: نسخه خطی، ۴۱ ب، به نقل از مصحح).

قام دادن [وام دادن] (یا حقی: ۶۱۱).

زرد قام (میهنی: ۱۰).

دلایل تغییر نسبتاً زیاد آواهای لبی در زبان‌های مختلف هنوز کاملاً مشخص نشده است، ولی در زبان‌ها گرایشی عام در تبدیل w به β و سپس v دیده می‌شود (هاک، ۱۹۸۶: ۱۳۶-۱۳۵). بنابراین تغییر، مذکور را نباید نتیجه تماس زبانی با عربی دانست.

۵.۲.۲.۴. انشقاق اولیه واج‌گونه δ

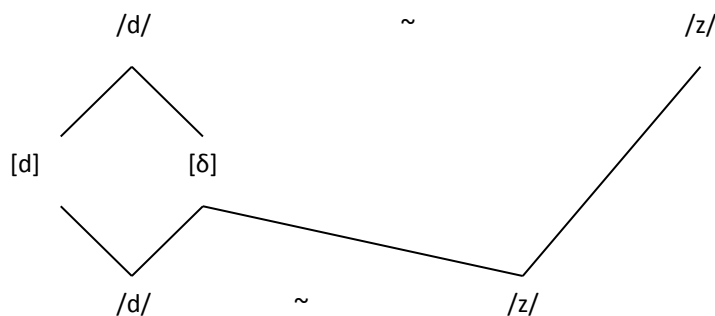
نویسهٔ ذال در عربی یک واج همخوانی واکدار سایشی-دندانی است. در زبان فارسی امروز از ذال برای نمایش واج /z/ استفاده می‌شود. این امر را می‌توانیم چه در کلمات مأخوذ از عربی و چه کلمات بومی فارسی ببینیم، ولی در بعضی از متونی که تا قرن هفتم هجری یا کمی بعد از آن نوشته شده‌اند، «ذ» در جایگاه‌هایی مورد استفاده قرار گرفته که در قرون بعدی «دال» آمده است. در کلمات اصیل فارسی، کاربرد «ذ» نشان‌دهنده تلفظ سایشی واج /d/ در جایگاه‌های میان واکه‌ای یا پس واکه‌ای بوده است. «چنین واج‌گونه‌ای (یعنی δ) حتماً وجود داشته است، زیرا ذال در عربی واج جداگانه‌ای محسوب می‌شود و ایرانیان برای نشان دادن این واج‌گونه از این امکان خط عربی استفاده کرده‌اند. این امر با وامگیری‌های عربی از فارسی تأیید می‌شود. مثلاً خود "کلاه فلزی" که در عربی به صورت $x\bar{u}\delta$ است و در خط با ذال نوشته می‌شود، در فارسی کلاسیک به صورت $x\bar{o}\delta$ / $x\bar{o}d$ بوده است؛ یعنی در عربی واج / δ / [= «ذ»] به جای واج‌گونه δ «ذ» فارسی به کاررفته است» (پیسویچ ۱۰۸: ۱۹۸۵).

«ذ» را دستور نویسان فارسی ذال معجمه نامیده‌اند (در برابر دال مهمله). این واج‌گونه در فارسی یک سایشی پشت دندان‌ی ضعیف (صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۶) و در توزیع تکمیلی با دال بوده است. شمس‌قیس (قیس‌الرازی: ۲۲۱) درباره ذال معجمه چنین اظهار نظر می‌کند:

هر ذال کی ما قبل آن یکی از حروف مد و لین است چنانک با دوشاذ و سوذ و شنوذ و دید و کلیذ یا یکی از حروف صحیح متحرک است چنانک نمذ و سبذ و دذ و آمد همه ذال معجمه‌اند و در زبان اهل غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند. همین گفته شمس‌قیس نشان می‌دهد که واج‌گونه δ در بعضی از مناطق قبل از قرن هفتم هجری شروع به از بین رفتن کرده است. از آنجا که در نسخه‌های خطی تفسیر قرآن پاک در بعضی مواضع به جای ذال از دال مهمله استفاده شده است، صادقی (۱۳۵۰: ۴۷) معتقد است این تغییر در قرن پنجم از شرق ایران آغاز شده است.

حدود قرن پنجم هجری در شرق ایران «ذ» فارسی به تدریج به «د» بدل شده تا آنجا که در قرون هفتم و هشتم در فارسی معیار و در فارسی گفتاری بسیاری از مناطق دیگر اثری از تلفظ «ذ» باقی نمانده بوده است. بعضی از شعرا و عروض‌دانان برای آنکه شعرای جوان «ذ» را با «د» قافیه نکنند قاعده تلفظ «ذ» را تدوین کرده و بارها آن را گوشزد کرده‌اند. با این حال، با همه وزنی که سنت شعری ایران داشته و با همه کوششی که شعرا و عروضیان به کار بسته‌اند، این تلفظ به زبان برنگشته است (صادقی ۱۳۶۷ الف: ۷-۸).

البته، هنوز واج‌گونه δ در بعضی از گونه‌های فارسی باقی مانده است. مثلاً نگارنده این سطور از کاربرد این واج‌گونه در لهجه اسدابادی اطلاع دارد؛ صادقی (۱۳۶۷ ب: ۳) نیز به وجود این آوا در لهجه‌های دوانی و بختیاری اشاره کرده است. تحول تاریخی δ را می‌توانیم با نموداری نشان دهیم:



در اینجا نیز می‌توانیم انشقاق واجی را در کنار ادغام واج‌گونه‌ای مشاهده کنیم. در طی زمان، در مواردی واج‌گونه [δ] ازواج /d/ جدا شده و به واج /z/ پیوسته است. مثلاً «ذ» در کلمه «گذشتن» در اصل واج‌گونه واج d بوده و بعدها از آن جدا شده و به واج z پیوسته است. نتیجه کلی که از مباحث فوق می‌توانیم بگیریم این است که از بین رفتن تلفظ اصیل «ذال» نیز حاکی از دور شدن فارسی از عربی دارد.

۵.۲.۲.۵. ابدال w به v

متخصصان زبان‌های ایرانی قائل بر وجود /w/ در فارسی دری هستند. صادقی (۱۳۵۷: ۱۲۸-۱۲۷) از گفته ابوحاتم (متوفی در سال ۳۲۲ هجری) در باره تبدیل «غلام» به «ولام» چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «و» در آن عهد یک نیم واکه لبی و نرمکامی مانند «w» انگلیسی/عربی بوده است، در غیر این صورت، تبدیل «غ» نرمکامی به «و» لب و دندانی چنانکه در فارسی امروز وجود دارد، غیر ممکن است. دلیل دیگر بر یکی بودن تلفظ «و» فارسی دری با «و» عربی این است که هیچیک از دانشمندانی که راجع به تلفظ‌های خاص فارسی [در مقابل عربی] بحث کرده‌اند و بخصوص ابن‌سینا به وجود تفاوت میان «و» عربی و «و» فارسی اشاره نکرده‌اند.

با مطالعه فارسی امروز نیز می‌توانیم دریابیم که منشأ /v/ امروزی /w/ قدیم بوده است. مثلاً در خوشه‌های دوهمخوانی موجود در یک تکواژ از بین همخوان‌های سایشی - لبی تنها /f/ است که می‌تواند به عنوان اولین عنصر، هم قبل از همخوان سخت/بی‌واک و هم قبل از همخوان نرم/واکدار قرار گیرد: «افزودن» afzudan، «افزودن» afzudan

در این جایگاه v ظاهر نمی‌شود (پیسویچ ۱۹۸۵: ۱۱۷)، ولی در متون قدیم ما مواردی را می‌توانیم بیابیم که در آن «و» به جای f امروزی به کار رفته است: بیوکنند (میبدی: ۷۸)، اوکندن (یاحق ۱۳۶۴: ۳۸۲)، اوگنده (ظهیری سمرقندی ۱۹۴۸: ۹۳)، بیوکنند (عوفی، ۱۳۷۴: ۳۳۷).

"علاوه بر این، در زبان محاوره‌ای دری (افغانستان) امروز همه کلمه «افغان» به صورت awḡān تلفظ می‌شود" (پیسویچ، ۱۹۸۵: ۱۱۷).

از محدودیت‌های توزیعی فوق چنین می‌توانیم نتیجه بگیریم که /v/ امروزی که به لحاظ واکداری با /f/ تفاوت دارد، در این دوره سایشی نبوده، بلکه مانند y یک نیم‌واکه محسوب می‌شده است. علاوه بر دری افغانستان، w در قسمتی از لهجه‌های تاجیکی نیز باقیمانده است (صادقی، ۱۳۵۷: ۱۲۸). پیسویچ (۱۹۸۵: ۱۱۷) شواهدی را از کتاب Codex Cumanicus ارائه می‌دهد که مؤید کاربرد w است. با گذشت زمان، نیم واکه /w/ به تدریج تبدیل به سایشی /v/ شده و در تقابل با /f/ قرار گرفته است. این تغییر نیز، نشان دهنده دور شدن نظام همخوانی فارسی از عربی است.

۳.۲.۵. تطبیق تلفظ واج‌های مخصوص عربی با واج‌های بومی فارسی

در غالب موارد، واج‌های همخوانی عربی که در زبان فارسی وجود نداشته‌اند، به صورت اولیه در فارسی به کار نرفته‌اند، بلکه از نزدیکترین همخوان مشابه در زبان فارسی استفاده شده است. به عبارت دیگر، فارسی‌زبانان واج‌های مخصوص عربی را با نظام واجی فارسی تطبیق داده‌اند. این امر به‌خصوص در مورد همخوان‌ها بسیار روشن است و نویسندگان قرون اولیه هجری نیز بر این نکته صحه گذاشته‌اند. مثلاً ابوحاتم رازی در مورد طرز تلفظ واج‌هایی عربی که در فارسی وجود ندارد صحبت می‌کند و یادآور می‌شود که فارسی‌زبانان این واج‌ها را در زبان فارسی مانند عربی تلفظ نمی‌کنند:

"ح" را به "ه" بدل می‌کنند و به جای «محمد» می‌گویند «مهمد»؛

"ع" را به «الف ممدود و مهموز» بدل می‌کنند و به جای «علی» می‌گویند «الی»؛

"غ" را به «و» بدل می‌کنند و به جای «غلام» می‌گویند «ولام»؛

"ق" را به «ک» بدل می‌کنند و به جای «قمر» می‌گویند «کمر»؛

"ط" را به «ت» بدل می‌کنند و به جای «طاووس» می‌گویند «تاووس»؛

"ظ" و «ض» را به «د» بدل می‌کنند و به جای «ضربه» و «ظلمه» می‌گویند «دربه» و «دلمه»؛

"ص" را به «س» بدل می‌کنند و به جای «صنم» می‌گویند «سنم»؛

"ذ" را به «د» بدل می‌کنند و به جای ذلیل می‌گویند «دلیل»؛

"ث" را به «ت» بدل می‌کنند و به جای «کثیر» می‌گویند «کتیر»."

(ابوحاتم رازی، به نقل از صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۰، برای توضیحات بیشتر در مورد نظام واجی زبان فارسی در قرون اولیه هجری، رک. مایر^۲ ۱۹۸۱، پیسویچ ۱۳۸۵ و نغزگوی کهن ۱۳۸۳).

بنابراین، در نظام همخوانی، طرز تلفظ کلمات عربی در فارسی، از اصل خود دورتر شده است. نکته جالب توجه این است که بعضی از واج‌های فارسی در این دوره درست مانند عربی بوده‌اند و بنابر این نویسندگان متقدمی که تفاوت آوایی فارسی و عربی را بیان کرده‌اند، از این واج‌ها سخنی به میان نیاورده‌اند (مثل واج w که در بالا از آن صحبت کردیم).

۱. از آنجا که زبان فارسی در قرون اولیه هجری به صورت معیار در نیامده بوده است، تنها به صورت زبان مشترک مورد استفاده قرار می‌گرفته و گوناگونی‌هایی در آن مشاهده می‌شده است، بنابر تفاوت تلفظ کلمات ذکر شده با فارسی امروز می‌تواند ناشی از همین امر، و یا به‌طور کلی ناشی از تغییر زبانی طی چند قرن باشد.

۵.۲.۴. تأثیر عربی در به وجود آمدن واج همخوانی جدید در فارسی

بعضی از متخصصان زبان‌های ایرانی قائل بر به وجود آمدن دو واج در فارسی نو بر اثر تماس با زبان عربی هستند. اولین واج همخوان بی‌واک، انسدادی، ملازی q است که با نویسه <ق> در خط نمایش داده می‌شده است و در بالا دیدیم که با واج بومی ملازی سایشی واکندار <غ> ادغام گردید. دومین همخوان مورد تردیدی که احتمالاً می‌تواند تحت تأثیر عربی به وجود آمده باشد، همخوان انسدادی چاکنایی واکندار (همزه / ?) است، که البته این همخوان نیز نقش ممیز ندارد. صادقی (۱۳۵۷: ۱۲۸) در باره این همخوان در فارسی و زبان‌های سامی می‌نویسد:

«چنانکه دیدیم، این درید نوشته است که صامت همزه در زبان عجمی فقط در اول کلمه ظاهر می‌شود. از زبان عجمی در اینجا به احتمال زیاد فارسی مراد است، زیرا در سایر زبان‌های سامی، مانند عبری و سریانی که این درید آن‌ها را نام برده است، اساساً چنین وضعی وجود ندارد. می‌دانیم که در زبان‌های سامی اصولاً هیچ هجایی با مصوت شروع نمی‌شود، بلکه همیشه قبل از مصوت، همزه به کار می‌رود. اما در زبان فارسی قبل از نفوذ عربی، همزه در وسط و آخر کلمات وجود نداشته است... در زبان فارسی در دوره مورد بحث ما [قرون اولیه هجری]، قبل از تمام مصوت‌های آغازی، صامت همزه به طور غیر ارادی ظاهر می‌شده و نقش ممیز نداشته است».

۶. نتیجه‌گیری

با اعمال طبقه‌بندی وامگیری واجی در زبان فارسی و گونه‌های آن مشخص گردید که زبان فارسی معیار کمترین تأثیر را از عربی پذیرفته است و بیشترین تأثیر زبان عربی بر آن دسته از گونه‌های فارسی بوده که در مناطق مرزی تکلم می‌شده است. بر خلاف مناطق مرزی، در مناطق مرکزی، زبان فارسی و گونه‌های آن نقش قشر زیرین را ایفا نموده‌اند و موجب از بین بردن زبان اقوام مهاجر عربی‌زبان شده‌اند. نتایج حاصل از بررسی در زمانی نظام واجی فارسی نو نیز نشان داد که تعداد واج‌های فارسی در گذر زمان کاهش یافته است و بنابراین تماس زبانی با عربی ناظر بر تغییرات این نظام واجی نبوده است. در واقع، در اکثر موارد، نظام واجی زبان فارسی نه تنها به عربی نزدیک نشده است، بلکه اختلاف آن با این زبان بیشتر نیز شده است.

منابع

- آذرتاش، آذرنوش، (۱۳۸۵)، *چالش میان فارسی و عربی*، تهران: نشر نی.
- ابوالفتوح رازی، (۱۳۶۹)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی*، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

- ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۷۳)، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- _____، (۱۳۷۵)، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- ارانسکی، یوسف م، (۱۳۷۸)، *زبان‌های ایرانی*، ترجمه دکتر علی‌اشرف صادقی. تهران: انتشارات سخن.
- ارجانی، فرامرزن خدادادبن عبدالله الکاتب، (۱۳۴۷)، *سمک عیار*، با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، چ. ۳، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بخاری، محمدبن عبدالله [مترجم]، (۱۳۶۹)، *داستان‌های بیدپای*. به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن. چ. ۲، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ثمره، یدالله، (۱۳۷۸)، *آواشناسی زبان فارسی، آواها و ساخت آوایی هجا*، ویرایش دوم، چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- خانلری، پرویز، (۱۳۷۳)، *وزن شعر فارسی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات توس.
- صادقی، علی‌اشرف، (۱۳۵۰)، *زبان تفسیر قرآن پاک، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ۷۷: ۴۱-۶۵.
- _____، (۱۳۵۷)، *تکوین زبان فارسی*، دانشگاه آزاد ایران.
- _____، (۱۳۶۷ الف)، *تحول زبان و تثبیت یا معیارسازی آن: دو جریان مخالف و ناگزیر، مجله زبان‌شناسی*، ۹: ۲-۱۲.
- _____، (۱۳۶۷ ب)، *یادداشتی درباره ساختمان واجی لهجه دوانی، مجله زبان‌شناسی*، ۱۰: ۲-۸.
- _____، (۱۳۸۷). *تأثیر زبان عربی بر آوهای زبان فارسی*. نخستین مجموعه سخنرانی‌های مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی. زیر نظر حسن حبیبی. به کوشش حسن قریبی. تهران: انتشارات فرهنگستان. ۱۰۱-۴۹.
- طیب‌زاده، امید، (۱۳۸۴)، *چرا ایرانیان عرب‌زبان نشدند؟ نشر دانش*، سال بیست‌ویکم، شماره اول: ۳-۱۰.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی‌بن محمد (۱۹۴۸)، *سندبادنامه*، به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش، استانبول: چاپخانه وزارت فرهنگ.
- عوفی، سدیدالدین محمد، (۱۳۷۴)، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، به کوشش دکتر جعفر شعار، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قیس الرازی، شمس‌الدین محمد، (بی‌تا)، *المعجم فی معاییر اشعار العج*، به تصحیح علامه محمدبن عبدالوهاب قزویمی، با مقابله با شش نسخه قدیمی و تصحیح مدرس رضوی، تهران: کتابفروشی تهران.

- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۳۱)، *کشف الاسرار و عده الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)*، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: مطبعه مجلس.
- میهنی، محمدبن عبدالخالق، (۱۳۷۵)، *دستور دبیری*. به تصحیح سیدعلی رضوی بهابادی، یزد: انتشارات بهاباد.
- نصیرالدین طوسی، (۱۳۷۰)، *معیار الاشعار*، افست طبع معروف مرحوم نجم‌الدوله، در کتاب: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، به انضمام مجموعه اشعار فارسی خواجه نصیر. مصحح معظمه اقبالی، (اعظم). چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۴)، اهمیت یافته‌های لهجه‌شناسی در زبان‌شناسی تاریخی، *مجله زبان و زبان‌شناسی انجمن زبان‌شناسی ایران*، ۱: ۱۲۸-۱۱۵.
- _____، (۱۳۸۳)، نقش فرایندهای ادغام و انشقاق در تغییر نظام واجی فارسی، *مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی*. به کوشش دکتر ابراهیم کاظمی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی، ۳۶۱-۳۷۲.
- _____، (۱۳۸۷)، نقش بازتحلیل در تغییرات صرفی زبان فارسی، *مجله علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی*، ۱۱: ۱۶۸-۱۵۱.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۴)، *ترجمه قرآن ری نسخه مورخ ۵۵۶*، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- Beeks, R. S. P. 1996. Ancient European loanwords. *Historische Sprachforschung*.
109: 215-236.
- Bodrogligeti, A. 1971. *The Persian vocabulary of the Codex Cumanicus*. Budapest: Akadémiai Kiadó.
- Brown, A. 1988. Functional load and the teaching of pronunciation. *TESOL Quarterly*, Vol. 22, No. 4: 593-606.
- Hock, Hans Heinrich. 1986. *Principles of historical linguistics*. Berlin. New York, Amsterdam: Mouton de Gruyter.
- Hockett, C.F. 1966. The quantification of functional load: A linguistics problem (Memorandum RM-5168-PR). Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Horn, Paul. 1895-1901. Neupersische Schriftsprache. *Grundriss der iranischen Philologie*. I 2: 1-200.
- Huebschmann. H. 1895. Persische Studien. I. Beitrage zu Horn *Grundriss der neupersischen Elymologie*. II. Neupersische Lautlehre. Strassburg.

- King, Robert D. 1967a. Functional load and sound change. *Language*. 43: 831-852.
- King, Robert D. 1967b. A measure of functional load. *Studia Linguistica*. 21: 1-14.
- Kuiper, F. B. J. 1991. *Aryans in the Rigveda*. Amsterdam.
- Kuiper, F. B. J. 1995. Gothic *bagms* and Old Icelandic *ylgr*. *NOWELE* 25: 63-88.
- Lambton, Ann K. S. 1938. *Three Persian dialects*. London: The Royal Asiatic Society.
- Lubodsky, Alexander .2001. The Indo-Iranian substratum. In: Carpelan, C., Parpola, A., Koskikallio, P. (Eds.). *Early Contacts between Uralic and Indo-European: Linguistic and Archaeological Considerations*, Papers presented at an international symposium held at the Tvärminne Research Station of the University of Helsinki 8-10 January 1999. Helsinki: Société finno-ougrienne. 301-317.
- Matras, Yaron .2007. The borrowability of structural categories. In *Grammatical borrowing in Cross linguistic perspective*, Yaron Matras and Jeanette Sakel (eds.). Berlin. New York: Mouton de Gruyter. 31-73.
- Matras, Yaron and Maryam Shabibi .2007. Grammatical borrowing in Khuzistani Arabic. In *Grammatical borrowing in Cross linguistic perspective*, Yaron Matras and Jeanette Sakel (eds.). Berlin. New York: Mouton de Gruyter. 137-149.
- Meier, Fritz .1981. Aussprachefragen des aelteren Neupersisch. *Oriens*. Vol. 27-28:70-132.
- Meyerstein, R. S. 1970. *Functional load: Descriptive limitations, alternatives of assessment and extensions of application* (Janua Linguarum Series Minor No. 99). The Hague: Mouton.
- Pisowicz, Andrzej .1985. *Origins of the New and Middle Persian phonological systems*. Krakow: Nakladem Uniwersytetu Jagiellonskiego.
- Robins, R. H. 1991. *General linguistics*. Fourth Edition. London and New York: Longman.
- Sakel, Jeanette .2007. Types of loan: matter and pattern. In *Grammatical borrowing in cross linguistic perspective*. Yaron Matras and Jeanette Sakel (eds.). Berlin. New York: Mouton de Gruyter. 15-29.
- Schrijver, P. 1997. Animal, vegetable and mineral: some Western European substratum words. In: A. Lubotsky (ed.), *Sound Law and Analogy (Festschrift Beekes)*. Amsterdam. 293-316.

-
- Stilo, Donald. .2003.Hamadan, ix.Jewish Dialect. In *Encyclopaedia Iranica*, Ehsan Yarshater (ed.). Volume XI, Fascicle 6 (Hajj Sayyah - Harem). New York: Bibliotheca Persica Press. 623-627.
 - Thackston, W. M. 2006. *Kurmanji Kurdish, A reference grammar with selected readings*. <http://www.fas.harvard.edu/~iranian/Kurmanji/>
 - Trask. R. L. 1996. *Historical linguistics*. London: Arnold.